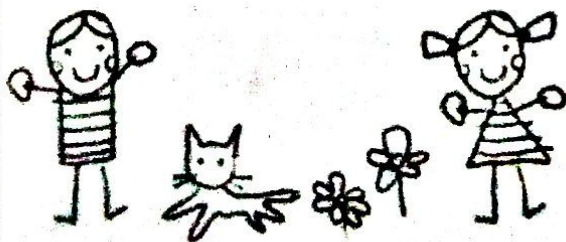


(۱) با توجه به داستان زیر به سوالات پاسخ دهید.

کفش نو

مردی برای خرید پاپوش نو راهی شهر شد، در راسته ی کفش فروشان انواع مختلفی از کفش ها وجود داشت که او می توانست هر کدام را که می خواهد انتخاب کند. فروشنده حتی چند جفت هم از انبار آورد تا مرد آزادی بیشتری برای تهیه ی کفش دلخواهش داشته باشد. مرد یکی یکی کفش ها را امتحان کرد، اما هیچ کدام را باب میلش نیافت هر کدام را که می پوشید ایرادی بر آن وارد می کرد. بیش از ده جفت کفش دور و بر مرد چیده شده بود و فروشنده با صبر و حوصله ی هر چه تمام به کار خود ادامه می داد. مرد، دیگر داشت از خریدن کفش ناامید می شد که ناگهان متوجه ی یک جفت کفش زیبا شد. چه کفش های زیبایی! آن ها را پوشید. دید کفش ها درست اندازه ی پایش هستند. چند قدمی در مغازه راه رفت و احساس رضایت کرد. بالاخره تصمیم خود را گرفت. می دانست که باید این کفش ها را بخرد. از فروشنده پرسید: قیمت این یک جفت کفش چقدر است؟ فروشنده جواب داد: این کفش ها، قیمتی ندارند. مرد گفت: چه طور چنین چیزی ممکن است؟ مرا مسخره می کنی؟، فروشنده گفت: «ابتداً، این کفش ها واقعاً قیمتی ندارند، چون که هنگام وارد شدن به مغازه به پا داشتی. کفش های خودت است.»

الف) چهار جمله ی خبری بنویسید.



ب) دو جمله پرسشی بنویسید .

پ) یک جمله ی عاطفی بنویسید.

ت) یک جمله ی امری از داستان بنویسید.

۲) در پایان هر جمله، علامت مناسب (نقطه، علامت سوال، یا علامت تعجب) قرار دهید.

- امروز به خانه ی مادر بزرگ رفتیم
- چه غذای خوشمزه ای درست کردی
- آیا فردا به مدرسه می رویم
- دفترت را باز کن
- وای چقدر باران می بارد

